

محمد حسین کارشکی از خلاقیت و ابتکارات رزمندگان در ۷ سال دوران اسارتش می گوید

دانشگاهی به نام اردوگاه موصل

۵۴



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

عشق و ارادت به اهل بیت (ع) نگذاشت صدای نوحه خوان محله پروین اعتصامی خاموش بماند

آقا سید دوباره نوحه خوان شد

۶



اهالی کوچه نماز ۲۸/۴ می گویند حضور بلاگرها و سگ گردانی آرامششان را مختل کرده است

۳

فضای سبز کوچک با دردهای بزرگ

احمد رضا احمدیان از اتفاقات غیرمنتظره اولین سفر زیارتی اش به کربلا می گوید

۷

سفری از صخره ها تا حرم

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۱۰۴۵۹۵۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.



شما چه خبر

● پذیرایی از زائران با نبات و سپنج

بسته های اهدایی به زائران پیاده در محله خلیج در حال آماده سازی است. با همکاری بانوان پایگاه بسیج حضرت نرجس مسجد بیت المهدی (ع) بسته های اهدایی به زائران پیاده شامل نمک، نبات، اسپند، چای و برنج آماده شده اند. در این برنامه، روزانه بیش از ۲ هزار بسته آماده می شود و این روند به مدت یک هفته ادامه دارد تا در مجموع حدود ۱۵ هزار بسته آماده شود. این هدایا در ایستگاه های استقبال و اسکان زائران در محلات مختلف بین زائران پیاده و سواره امام رضا (ع) توزیع خواهد شد. گروه های جهادی پایگاه های بسیج در محله خلیج، علاوه بر بسته بندی، مسئولیت پشتیبانی و توزیع این بسته ها را بر عهده دارند.



● اهالی محله زارعین، آماده پذیرایی از زائران

سمیرا منشادی به رسم هر ساله، اهالی محله زارعین در پنج روز پایانی ماه صفر با برپایی ایستگاه شهدای طرق، میزبان زائران پیاده امام رضا (ع) می شوند. اهالی این محله از دهه دوم صفر با آماده سازی منازل و تجهیز امکانات برای استقبال از زائران تلاش می کنند. همچنین خواهران جهادی بسیج پایگاه شهید بهشتی و مسجد امام حسن مجتبی (ع) با تهیه و پاک کردن چهل کیلو سبزی برای پخت قورمه سبزی، پاک کردن بیست کیسه برنج، آماده سازی شصت کیلو مواد اولیه کباب، آماده سازی مواد شله برای سه روز، در راستای پذیرایی از زائران در مکان های اسکان ایوان طرق مشارکت کردند.

● همه با هم در حرم

هم زمان با اربعین حسینی، جمعی از بانوان محله المهدی به همت هیئت مذهبی فرهنگی ناصرین امام زمان (ع) و با مشارکت خیریه منتظران حضرت مهدی (عج)، در قالب طرح «چهارشنبه های امام رضایی» به حرم مطهر رضوی مشرف شدند. در این برنامه معنوی، بانوان پس از تشریف به بارگاه ملکوتی امام رضا (ع)، در مراسم عزاداری و قرائت زیارت اربعین حضور یافتند و با زمزمه ذکر و دعا، ارادت خود را به ساحت سیدالشهدا (ع) و حضرت ثامن الحجج (ع) نشان دادند. همچنین این برنامه با سخنرانی مذهبی و مداحی همراه بود که حال و هوای خاصی به فضای مراسم بخشید.



● آموزش برای آگاهی بانوان

کلاس های آموزشی فوریت های اورژانسی، اطفای حریق و حمایت های روانی در پایگاه بسیج حضرت زینب (س) مسجد امام علی (ع)، نیش کوشش ۲۰ برگزار شد. این برنامه آموزشی با استقبال پر شور بانوان و دختران محله کوشش همراه بود و شرکت کنندگان با مفاهم اولیه امداد، اطفای حریق و راهکارهای مقابله با بحران های روانی آشنا شدند. هدف از این برنامه، ارتقای آمادگی عمومی بانوان در شرایط بحرانی، ایجاد حس امنیت در محله و توانمندسازی شهروندان در مقابله با حوادث غیر مترقبه است.



شهر خبر



آمادگی کمپ غدیر برای میزبانی از زائران

کمپ غدیر برای پذیرایی از زائران دهه پایانی ماه صفر آماده است. برای پذیرایی بهتر از زائران، از ماه گذشته، لکه گیری سی متر مربع آسفالت، هرس ۱۳۵۰ اصله درخت، حذف ۱۲۵ اصله درخت خشک، تعمیر سه مجموعه و وسایل بدن سازی، نظافت آلاچیق ها و سرویس بهداشتی انجام شده است.

نظافت ویژه در اطراف حرم

۱۵۰ پاکبان ۲۶ دستگاه ماشین آلات در ناحیه یک منطقه ۷ که در بافت پیرامون حرم مطهر امام رضا (ع) قرار دارد، در دهه آخر صفر مشغول کارند. در این مدت، در شیفت صبح ۶۵ نفر، در شیفت بعد از ظهر پنجاه نفر و در شیفت شب ۳۵ نفر مشغول فعالیت هستند. همچنین عملیات جمع آوری زباله با استفاده از ۲۶ دستگاه ماشین آلات تخصصی انجام می شود.

کاشت گل در مسیر زائران

۱۵۰ بوته گل ارغوان و ۳۵۰ بوته یوکا در مسیر پیاده روی دهه آخر صفر در منطقه کاشته شد. کاشت ۲ هزار و ۵۰۰ بوته گل در بوستان غدیر، علف زنی جاده قدیم در شهرک ابو ذر به متر اژ ۲ هزار و ۳۵۰ متر و جین آیلند جاده قدیم به متر اژ ۹۵۰ متر مربع به همین مناسبت انجام شد. اصلاح تشنگ ۶۱ اصله درخت در حاشیه جاده قدیم نیز انجام گرفت.



۳ مجموعه ورزشی منطقه ۷ آماده پذیرایی از زائران پیاده است

امکان برپایی ۲۰۰ چادر

فرامرزی در دهه آخر صفر در راستای رفاه حال زائران، سوله های ورزشی و بحران شهرداری منطقه ۷ برای اسکان موقت در نظر گرفته شده است.

شهردار منطقه در این باره گفت: سه مجموعه ورزشی شامل سالن شهدای قیام گوهرشاد واقع در قائم ۶۶ داخل بوستان قائم (ع)، مجموعه ورزشی برادران شهید نامی واقع در شهید ریاضی ۳۸ و مجموعه ثامن الائمه (ع) طرق واقع در ابتدای بولوار شهید ساعی آماده خدمات رسانی به زائران است.

رضا داوری ادامه داد: در این مجموعه ها پتو، چادر و آب جوش به زائران داده می شود. سرویس حمام مهیا و امکان پخت و پز فراهم است. اسکان در سالن های مذکور به صورت چادر خواب است و در هر کدام از این مراکز امکان برپایی دویست چادر در هر شب وجود دارد.

مردم نیز در محلاتی که در مبادی ورودی شهر قرار دارند در این زمینه اقدامات مهمی چون اسکان و اطعام زائران را به عهده می گیرند. محلات طرق و زارعین در این زمینه بسیار فعال اند.



جوان هایی که برای خوش گذرانی آمده اند، خارها را کنده و آتش زده اند.

● درخواست پارک کامل با نگیان

زهراد لیریان، یکی دیگر از ساکنان، می گوید: علاوه بر سروصدای و رفتارهای نامناسب، وضعیت نظافت اینجا هم افتضاح است. به عنوان مثال بعد از استفاده از زمین ورزشی، زباله ها را همان جا رها می کنند. اطراف زمین پر از بطری، لیوان، پاکت چیپس و تخمه و ته سیگار می شود؛ ماهی یک بار زنگ می زنیم که شهرداری برای نظافت بیاید. او ادامه می دهد: اگر این فضا شکل یک پارک کامل را داشته باشد، حصار و ورودی مشخص بگذارند و نگیانی داشته باشد، مشکلات کمتر می شود. الان همه چیز رها شده و هیچ نظارتی نیست.

● احداث پارک در صورت تأمین منابع آبی

رئیس ناحیه ۳ شهرداری منطقه ۸، با اشاره به طرح تفصیلی منطقه می گوید: در طرح تفصیلی انتهای کوچه نماز ۲۸،۴ این قسمت به عنوان فضای سبز دیده شده است. به همین منظور فضای سبز کوچکی در این بخش برای بهره مندی اهالی احداث شد. متأسفانه به دلیل محدودیت منابع آبی، هنوز امکان پذیر نیست که این قسمت تبدیل به پارک کامل شود. اما شهرداری به دنبال تأمین منابع آب و اجرای این پروژه است. او می افزاید: زمین ورزشی به درخواست اهالی در سال ۱۴۰۰ ساخته و تحویل آن ها شد تا مدیریت و نگهداری آن در اختیار خودشان باشد. البته نیروی پاکبان شهرداری همچنان این محوطه را رفت و روب می کنند.

قنادزاده ادامه می دهد: مدتی است راه بندی در انتهای کوچه و در ورودی فضای سبز نصب شده است تا جلوی مزاحمت های گاه و بیگاه افراد مختلف را بگیرد. با این حال، این موضوع بیشتر در حیطه نیروی انتظامی است تا وارد عمل شود.

او همچنین قول داد که نصب تابلو «ورود سگ ممنوع» به فضای بازی کودکان نیز در دستور کار قرار گیرد تا امنیت و آرامش خانواده ها بیشتر حفظ شود.

● مزاحمت بلاگرها و شب گردها

بیش از هشت سال است که در آپارتمانی روبه روی همین فضای سبز زندگی می کند. مریم هداوند خانی می گوید: در این سال ها افراد مختلفی در این پارک دیده ایم؛ از افرادی که مواد مصرف می کنند تا شب گرد ها. اما تازگی ها اینجابه مکانی برای فیلم برداری و ساخت کلیپ بلاگرهای فضای مجازی تبدیل شده است.

او می افزاید: به دلیل وجود زمین ورزشی پشت این فضا، گاه و بیگاه برای فیلم برداری و افزایش بازدید صفحاتشان می آیند؛ یا اول صبح می آیند که خلوت است یا نیمه شب و با سروصدای آرامش ما را به هم می زنند. هداوند خانی توضیح می دهد: اینجا مکانی برای بازی بچه هایمان بود، اما حالا صحنه هایی می بینیم که مناسب بچه ها نیست. جوان هایی از قسمت های مختلف شهر می آیند و رفتارهای زشتی دارند و باعث بدآموزی هستند. خنده های بلند، شوخی های خارج از عرف و حتی درگیری های بین آن ها آرامش همه ما را گرفته است. چند بار هم با پلیس تماس گرفته ایم ولی اتفاق خاصی نیفتاده است.

● سگ گردانی و نگرانی خانواده ها

مریم قانع، یکی دیگر از ساکنان مجتمع، نیز توضیح می دهد: این فضای کوچک محل سگ گردانی شده است. بعضی ها هم بدون قلابه سگشان را رها می کنند و همین باعث ترس بچه هایمان شده است. حتی چند بار دیدم سگشان را روی همان تابی می گذارند که بچه هایمان بازی می کنند.

او ادامه می دهد: این اصلاً بهداشتی نیست و خانواده ها را نگران کرده است. برای همین خیلی ها دیگر بچه هایشان را به اینجا نمی آورند. بعضی ها حتی از ترس برخورد یا بحث با صاحبان سگ، ترجیح می دهند سکوت کنند؛ شاید گذاشتن تابلو «ورود سگ ممنوع» بتواند کمکی به شرایط کند.

قانع به آتش زدن خارهای داخل همین فضا نیز اشاره می کند و می گوید: یک روز از پنجره ساختمان دیدم چه دودی بلند شده است و فهمیدم

اهالی کوچه نماز ۲۸،۴ می گویند حضور بلاگرها و سگ گردانی آرامشان را مختل کرده است

فضای سبز کوچک باز درس های بزرگ

نجمه موسوی زاده اسمش را نمی توان پارک گذاشت؛ چون مساحتش آن قدر بزرگ نیست. چند درخت جوان، فضای سبزی کوچک و چند وسیله ساده بازی برای کودکان، همه آن چیزی است که در انتهای کوچه نماز ۲۸،۴ دیده می شود. اما همین فضای سبز کوچک، این روزها برای برج نشینان محله آیشار به یک در درس جدی تبدیل شده و معضلات اجتماعی بسیاری با خود به همراه آورده است؛ معضلاتی که به گفته اهالی، هر روز شکل تازه ای به خود می گیرد.



برخورد با خلاف سازان

شهردار منطقه ۸ مشهد از صدور ۵۸۹ خطاریه برای تخلفات ساختمانی از ابتدای سال جاری تاکنون خبر داد. کاظم یزدان مهر بیان کرد: این خطاریه ها شامل ۲۶۷ توقف عملیات و ۳۲۲ پیگیری متخلفان ساختمانی در این منطقه بود. او افزود: در همین مدت، چهار مورد برش اسکلت در ساختمان های متخلف انجام شد.

جدول نودر «جهان آرا»

عملیات بهسازی و نوسازی جدول خیابان شهید جهان آرای ۲ در پی درخواست های شهروندان به پایان رسید. طول این جدول گذاری دو بیست متر بود که در راستای بهبود زیرساخت های شهری، پیش تر آغاز شده بود و اکنون به پایان رسیده است. فرسودگی جدول این خیابان، مشکلاتی برای تردد و جمع آوری آب های سطحی ایجاد کرده بود.

توزیع مهربانی در محله شهید بهشتی

مسجد پنج تن^(۴) در محله شهید بهشتی با اقدامی نیک به استقبال دهه آخر صفر رفت. توزیع بسته های معیشتی بین خانواده های نیازمند توسط پایگاه بسیج شهید مصطفی زاده مسجد پنج تن^(۴) انجام شد. این بسته ها شامل کالاهای اساسی مانند برنج، روغن، مرغ، ماکارونی، رب گوجه فرنگی، چای و... و ارزش هر بسته حدود ۷ میلیون تومان بود.

مجتمع فرهنگی، آموزشی و ورزشی یاس یک برنامه ویژه دارد

انسی کودکان محله بهشتی با قرآن

دوره روخوانی و روان خوانی قرآن ویژه نونهالان در مجتمع فرهنگی، آموزشی و ورزشی یاس فاطمی در محله شهید بهشتی در حال برگزاری است. از ابتدای تابستان هر ماه یک دوره کلاس روان خوانی قرآن تشکیل شده است که در آن بین ۱۰ تا ۲۰ کودک شرکت کرده اند. آنان در این دوره با روش درست خواندن قرآن آشنا می شوند و آن را تمرین می کنند. این دوره آموزشی یکی از کلاس های پُرطرفدار این مجتمع فرهنگی است.





داستان جلد



محمد حسین کارشکی از خلاقیت و ابتکارات رزمندگان در ۷ سال دوران اسارتش می گوید

دانشگاهی به نام اردوگاه موصل

سمیرا منشادی | یک برگ کاغذ کاهی با نشان صلیب سرخ را مقابلان می گذارد. کلماتی ریز و فشرده دارد و از تاریخ نوشتن آن ۳۵ سال می گذرد. این نامه، ما را سبب ذوق می آورد تا در مقابل محمد حسین کارشکی بنشینیم و حرف هایش را بشنویم. کارشکی، آزاده دوران دفاع مقدس، این نامه را تازه سال گذشته دیده؛ نه وقتی که باید، نه زمانی که برادرش با شوق و امید آن را نوشته بود. او سال ها بعد، در «خانه آزادگان» تنها اسکن این نامه را دریافت کرد. نسخه اصلی در هلال احمر نگهداری می شود. او بین حرف هایش مدام لبخند می زند. همان طور که هیچ کدام از تلخی های اسارت نتوانست لبخند را از چهره اش پاک کند. محمد حسین با همان لبخند همیشگی اش می گوید: خودم زودتر از نامه رسیدم ایران. او آزاده ای است که از خاطره های هفت سال اسارت در اردوگاه موصل ۲، بار و حیه ای قوی یاد می کند، نه با آه و ناله. سه ساعت مهمان خانه اش که باشی، می بینی حتی وقتی از لگد سرباز عراقی به پای زخمی اش می گوید، باز هم می خندد.

او از سال ۶۲ تا ۶۹ در اسارت بوده و پس از عملیات خیبر در هورالهویزه، با پای مجروح به دست عراقی ها اسیر شده است.

دیدار تا ۷ سال بعد

آقا محمد حسین ۶۲ سال دارد و بزرگ شده روستای کارشک است. همان جا درس خوانده و از همان روستا راهی جبهه شده است. او قبل از رفتن به جبهه دوره اسلحه شناسی را در مسجد روستا گذراند و به عنوان بسیجی در سال ۶۰ هنگامی که هجده سال داشت راهی جبهه شد. مادر زادی پای راست محمد حسین چند سانی از پای چپش کوتاه تر است. وقتی می خواست برای اعزام به جبهه اقدام کند به او گفتند در راه رفتن مشکل دارد و از بقیه عقب می ماند. او هم گفت: هر قدر عقب بمانم، از آخرین نفر در صف عقب تر نخواهم ماند. بچه های روستا قبل از اعزام در خانه معلمشان جمع شده بودند. معلم رویه محمد حسین کرد و گفت: از راهی که می روی، مطمئن؟ با این وضعیتی که داری، کاری از دستت بر می آید؟ کارشکی وقتی این خاطره را تعریف می کند، می خندد و می گوید: به معلمانم گفتم سیاهی لشکر که می توانم باشم. بعد هم این شرط انصاف نیست ما اینجا کنار بخاری زیر پتو بخوابیم و سربازان در سرما باشند.



این آزاده راهی جبهه غرب می شود و بعد از عملیات فتح المبین در فروردین ۱۳۶۱ به روستایش بر می گردد. بعد از برگشت برای پسر ها و مرد ها کلاس اسلحه شناسی می گذاشت و در اوقات فراغتش هم قرآن درس می داد. سال ۶۲ با بی بی طاهره موسوی ازدواج کرد. اما عمر با هم بودنشان از شهریور تادی همان سال بیشتر نبود. محمد حسین دوباره دلش هوای جبهه داشت. با نامزدش قرار مدار گذاشت که برای بار دوم به جبهه برود. با موافقت همسر، کوله بارش را بست و روز بعد عازم شد. بی بی طاهره در این قسمت از صحبت های همسرش رشته کلام را به دست می گیرد. او ۵۸ سال دارد و زمانی که چهارده سال داشت با محمد حسین ازدواج کرد. از آن روز بر ایمان این طور تعریف می کند: تا پای اتوبوس بدرقه اش کردم. خاطر هست یکی از بانوان سالمند روستایمان هم که برای بدرقه آمده بود؛ به من گفت «محمد حسین چرا از دواج کرد؟ یک پایش جبهه است و یک پایش روستا».

بی بی طاهره نامزدش را با چشمانی اشک بار بدرقه کرد. آن روز حتی تصورش رانمی کرد که این آخرین دیدارشان تا هفت سال بعد باشد.

لحظات نفس گیر هور

محمد حسین در زمان حضورش در جبهه همواره تلاش می کرده است که از سایر رزمندگان عقب نماند. دستش را به موهایش می کشد. انگار تصویری در ذهنش نقش می بندد. برایمان این طور نقل می کند: شب عملیات بود و رزمندگان در حال خواندن دعای توسل بودند. آهنگران هم به جمعمان اضافه شد. او در حال خواندن سرود معروف «ای لشکر صاحب الزمان (عج)» بود. نگران بودم که مبادا عقب بمانم. از چادر بیرون آمدم و بین آن همه پوتین یک شکل، پوتین هایم را پیدا کردم. رفتم پشت کامیونی نشستم تا از آن ها عقب نمانم. در طول مسیر از همه تند تر می دویدم. ولی باز هم عقب می ماندم.

اسفند ماه بود که در عملیات خیبر در منطقه هورالهویزه شرکت کرد. آن ها وارد خاک عراق شدند و پیشروی کردند. اما عراقی ها نزدیک روستایی کمین کرده بودند. به محض نزدیک شدن، آتش بر سرشان ریختند. به اتفاق سایر رزمندگان راهی را که آمده بودند، به سرعت برگشتند.

نزدیک هور ترکش به پای راستش اصابت کرد و فوری با چفیه آن را بست؛ «با کلاه و تجهیزات آنی که به همراه داشتم، خودم را به آب انداختم تا از دست عراقی ها فرار کنم اما بی فایده بود. نتوانستم زیاد دور شوم. نزدیک بود در آب غرق شوم. هر طور بود، دوباره به ساحل برگشتم. عراقی ها منتظر بودند. به محض اینکه به کنار آب رسیدم، بالگدی محکم به پایی که ترکش خورده بود، به استقبال آمدند. سربازانی را که سالم بودند، بردند و ما زخمی ها را همان جاتا ۲۴ ساعت بدون آب و غذا رها کردند.»

بعد از ۲۴ ساعت که عراقی ها برای بردن مجروحان آمدند، آن هایی را که زنده بودند، با همان شرایط جسمانی تا چند کیلومتر پیاده راه بردند تا سوار کامیون کنند؛ «حسابی از ما پذیرایی کردند، حتی در زمان سوار شدن در کامیون!»

اردوگاه موصل ۲

آن ها را به بصره اردوگاه موصل ۲ بردند. لحظه وارد شدنشان به اردوگاه هم به قول خودش با پذیرایی گرمی همراه بوده است. کارشکی می گوید: از جلو کامیون تا جلواردوگاه دو طرف سربازان عراقی ایستاده بودند. سیم های فشار قوی برق هم در دست داشتند. هر کدام از ما وارد می شدیم، با کابل به سر و صورتان می زدند.

آن هایی را که مجروح بودند، به یک آسایشگاه فرستادند. چند نفری از امدادگران و پزشکانی که بین اسرا بودند، با تجهیزات کمی که در اختیارشان قرار گرفت، به درمان سایر اسرا پرداختند.

ساخت تسبیح با هسته خرما

بعد از درمان شدن به آسایشگاه و بین سایر اسرا برگشت. فضا کوچک و تعداد اسرای زیاد بود؛ «یک پتورا سه لا کرده بودم و رویش می نشستم. وقتی می خواستم بخوابم پایم به سر نفر پایینی و سرم به پای نفر بالایی می خورد.»

اسرا در همین فضای محدود در هر گوشه ای مشغول کاری بوده اند. آن ها به طور مخفیانه و با خلاقیت، لوازمی را وارد اردوگاه کرده بودند. از این طریق وسایل ابتدایی فراهم شده بود. از دشداشه هایی که به آن ها می دادند، شلوار و لباس برای خودشان می دوختند. از هسته خرما تسبیح می ساختند. بخشی از زمین را کنده و به حمام و سرویس بهداشتی اختصاص داده بودند. با دست خالی سعی می کردند روزشان را بهتر از شب کنند.

این آزاده می گوید: هر روز دو ساعت در محوطه اردوگاه آزاد بودیم. پدر فلزی قوطی کنسرو، تکه ای چوب و سیم، المنت درست کرده بودیم. آن را داخل حلب فلزی می انداختیم تا آب گرم شود. عراقی های گفتند صبح تا عصر کنسور برق آهسته می چرخد. از غروب تا صبح، کنسور تند می چرخد! شما چکار می کنید که این طور دور کنسور بالا می رود؟ هر چه می گشتند، وسایلمان را پیدا نمی کردند. همبستگی خوبی بین اسرا بود. البته جاسوس هم بینمان کم نبود. آن ها را شناسایی می کردیم و به حسابشان می رسیدیم. خاطره زیبایی آقا محمد حسین از زیارت امام حسین (ع) برایش ماندگارتر از همه خاطره هاست. آن ها اولین گروه از اسرای آسایشگاهشان بودند که به زیارت مشرف شدند. او روایت می کند: حرم امام حسین (ع) انگار در غربت بود. گرد و غبار، صحن و سرای حرم را گرفته بود. گریه می کردیم و با لباس هایمان گرد و غبار را به قصد تبرک و نظافت پاک می کردیم. به ما حتی اجازه دعا خواندن و روزه خوانی ندادند.

آن قدر زیارت برایش دل نشین بوده که اکنون حاضر نیست از آزار و اذیت هایی که دیده است، حتی جمله ای بگوید. می گوید: آن زمان به کارهایشان فکر نمی کردم؛ الان هم فکر نمی کنم و نمی خواهم به یادیاورم.



قرآن خوان کردن اسرا

عده‌ای که بی سواد بودند به کمک معلم‌ها سواد دار شدند و یادگیری زبان انگلیسی و عربی را شروع کردند؛ او هم به تدریس قرآن و نهج البلاغه مشغول شد. این آزاده می‌گوید: درس دادن قرآن یا نهج البلاغه به این سادگی‌ها نبود. اگر عراقی‌ها می‌دیدند دور هم جمع شده ایم، حسابی اذیت می‌کردند. کتاب نهج البلاغه را به قسمت‌های کوچک تقسیم و در آسایشگاه‌ها توزیع کرده بودیم. هر روز بعد از نماز صبح کلاس‌هایم شروع می‌شد. خیلی از اسرا بارها به او گفته بودند یادگیری قرآن و دعا خواندنشان را مدیون آموزش او هستند.

یک سال بی خبری

بی‌بی طاهره به میان صحبت‌های شوهرش می‌آید. انگار سختی آن روزگار برایش کم نبوده است. دلش حسابی از بی‌مهری‌های برخی هم ولایتی‌هایش پر است. چندین بار خبر شهادت، زخمی شدن و مقتول‌التری محمد حسین در روستا شایعه شد، آن قدر که خانواده او و همسرش حتی زمان برگشت محمد حسین هم باور نمی‌کردند این خبر درست باشد. بی‌بی طاهره می‌گوید: قالی را برای خانه خودمان سرگرفته بودم. یک روز که داشتیم از پای دار بلند می‌شدم، دوستم آمد و گفت: «یک وجب بیشتر از قالی‌ات نمانده؛ بیاتصبح آن را به کمک بقیه تمام کنیم.» هر چه گفتم دیر نمی‌شود، اصرار کرد و مرا پای دار قالی نشان داد. تاصبح تمامش کردیم. روز بعدش آمد سراغم و گفت می‌دانی چقدر پرواز گذاشتیم بروی خانه‌تان؟ گفتم نه. گفت شنیده بودیم قرار است محمد حسین را تشییع کنند؛ برای همین می‌خواستیم سرت

نامه خصوصی یا عمومی؟

سه نامه می‌نویسد. یکی خطاب به همسر و به او می‌گوید که زمان آزاد شدنش مشخص نیست. او می‌تواند جدا شود و زندگی جدیدی را شروع کند. دو نامه دیگر خطاب به پدر و پدر همسرش بوده است. در آن نامه‌ها هم اشاره می‌کند که همسرش مختار است نوع زندگی‌اش را تعیین کند.

هر دوشان می‌خندند و خاطره‌ای مشترک را تعریف می‌کنند. بی‌بی می‌گوید: چون محمد حسین تنها اسیر روستا بود، همه دوست داشتند خبری از او بشنوند. نامه‌هایش که می‌آمد، اول در مسجد روستا پشت بلندگویی می‌خواندند. بعد نامه را به ما می‌دادند. این روال برای همه نامه‌هایش تا زمان برگشتنش ادامه داشت. محمد حسین بلند می‌خندد و می‌گوید نامه خصوصی‌ام به همسرم عمومی شده بود و همه از متنش خبر داشتند.

آخرین نامه که به دست محمد حسین نرسید

تلفن همراهش را روشن می‌کند و از داخل گالری عکس‌هایش، نامه‌ای را نشانمان می‌دهد که بعد از سال‌ها به دستش رسیده است. برگه‌ای که علامت صلیب سرخ بالای آن است و از طرف برادر محمد حسین نوشته شده. تاریخ نامه ۲۹ خرداد ۶۸ است. برادرش، ابراهیم، به هلال احمر مشهد رفته و نامه‌ای به برادر اسیرش نوشته بود. در آن نامه به صورت رمزی اشاره کرده بود که برای تدفین پیکر مطهر امام خمینی (ره) رفته و سلام او و سایر اسرا را به پدر بزرگ انقلاب رسانده‌اند و در دیداری که با مرحوم هاشمی رفسنجانی داشته‌اند، درخواست دیدار با مقام معظم رهبری را مطرح کرده

لاغر و سبزه و به قول ماسیاه شده بود.

یک هفته بعد از برگشت محمد حسین، مادر بی‌بی طاهره فوت کرد. محمد حسین به پدر همسرش می‌گوید برای ازدواج تا مراسم سالگرد صبر کنند، اما پدر بی‌بی طاهره می‌گوید: «متوفا از خودمان است و عروس هم از خودمان. آن خدا بیامرز دوست داشت دخترش سر و سامان بگیرد. او هم راضی نیست که یک سال صبر کنید.» آن‌ها دو ماه بعد از برگشت محمد حسین یعنی در مهر سال ۶۹ زندگی مشترکشان را شروع کردند.

سال ۷۴ با بروز بیماری صرع، او به مشهد منتقل شد تا به پزشک و درمان دسترسی بهتری داشته باشد. بی‌بی طاهره می‌گوید: پزشک گفت ضربه‌هایی که به سرش خورده، سبب بیماری‌اش شده است. در حال حاضر همسرم داروهای مختلفی مصرف می‌کند، اما صبور است و هیچ‌گاه از هیچ چیز گلایه‌ای ندارد. هر زمان که سه فرزندمان شکایتی می‌کنند، همسرم می‌گوید شما قدر داشته‌هایتان را نمی‌دانید؛ اگر یک بار در دمای بالای ۴۰ درجه پابرهنه روی موزاییک ساعت‌ها نگهتان دارند، شاکر نعمت‌هایی که دارید، می‌شوید. همسرم شاکر است و صبور و تنها یک آرزو دارد: دیدن رهبر معظم انقلاب.

لحظه شیرین آزادی

بعد از آزادی به مشهد آمد و قرنطینه شد. او به مسئولشان گفته بود که خواهرش در شهرک باهنر زندگی می‌کند. با ماشین او را به خانه خواهرش بردند. خواهر قصد داشته به روستا برود تا در مراسم استقبال از برادرش شرکت کند، اما به دلیل کوچک بودن فرزندش این امکان برایش فراهم نشده بود. حالا آقا محمد حسین بغض کرده است. دستش را مقابل صورتش می‌گیرد. اما خیلی زود دوباره ادامه می‌دهد: تاصبح فردا پیش خواهرم بودم. دیرتر به روستا رسیدم.

بی‌بی طاهره از بهت و ناباوری مادر شوهرش و خودش می‌گوید که باز هم تصور می‌کردند بازگشت او شایعه‌ای بیش نیست. آن‌ها حتی حرف معلم روستا را که محمد حسین را بین راه دیده و برای گرفتن مزدگانی به نزد مادرش آمده بود، قبول نکردند.

بی‌بی طاهره ادامه می‌دهد: مادرم به بیماری سرطان مبتلا بود. دعا می‌کرد و می‌گفت: کاش قبل از مرگم محمد حسین را ببینم. بعدش اگر بمیرم، دیگر آرزویی ندارم. «از طرفی همسرم داشت می‌آمد. نمی‌دانستم خوشحال باشم یا ناراحت. محمد حسین را که دیدم، نشناختمش.



عشق و ارادت به اهل بیت (ع) نگذاشت صدای نوحه خوان محله پروین اعتصامی خاموش بماند

آقا سید دوباره نوحه خوان شد



راه تجربه



افتخار نوحه خوانی نصیبم شد.

هیچ گاه برای هیچ مجلسی عدد و رقم تعیین نکرده است و این را افتخار خود می داند؛ «برای اهل بیت (ع) نمی توان نرخ گذاشت. اگر قرار باشد برای روضه امام حسین (ع) قیمت تعیین کنم، یعنی ارزش آن را به پول سنجیده ام و این برایم سنگین است. باورم این است که وقتی نام و یاد اهل بیت (ع) بر زبانم جاری می شود، پاداش واقعی را همان لحظه از خودشان می گیرم. شاید بهترین پاداشم این بوده که چند سالی است هفته ای یک بار در مسجد گوهرشاد مداحی می کنم.»

همواره سنتی خوان

او که همیشه به سبک سنتی مداحی کرده است، در مدح اهل بیت (ع) نوحه خوانی کرده، اما ارادت ویژه ای به امام سجاد (ع) دارد؛ «آقا امام رضا (ع) که همسایه ماست و زیر سایه او زندگی می کنیم، ولی چون از بچگی در هیئت متوسلین به امام سجاد (ع) قد کشیدم و بعد هم کتاب های مختلفی خواندم، ارادت من به آقا زین العابدین (ع) زیاد شد.»

از وقتی سکنه کرد و برای مدتی خانه نشین شد، مدام با خودش می گفت «زودتر خوب بشوم تا بتوانم به مجالس معنوی برگردم.» می داند که دلش بدون فضای هیئت آرام نمی گیرد؛ می گوید: تا همین چند هفته پیش هنوز توانم را به طور کامل به دست نیاورده بودم، اما وقتی اربعین و ایام شهادت امام رضا (ع) نزدیک شد، با خودم گفتم اگر امسال نروم، دلم می گیرد. باید می رفتم، حتی اگر سخت باشد.

حالا چند روزی است که دوباره به هیئت برگشته تا صدای گرمش باز هم محفلی به نام اهل بیت (ع) رازنده نگه دارد.

نجمه موسوی زاده سال ها صدای گرم و پر شور سید علی محمد چاووشی، معروف به «آقا سید»، در هیئت های مشهد می پیچید و دل ها را به یاد کربلا گره می زد. اما چند ماه پیش، ناگهان این صدا خاموش شد. در یکی از مجالس عزاداری، فشار خونی بالا رفت و سکنه ای ناگهانی، او را خانه نشین کرد. دو ماهی در بستر بیماری بود و تا مدتی نتوانست به مداحی بپردازد. با اینکه دلش برای روضه خوانی تنگ شده بود، توانش را نداشت.

امسال با رسیدن ماه صفر، صبرش تمام شده بود. با تشویق هیئت داران، در شب اول ماه صفر دوباره در محفل حاضر شد و مدح کوتاهی خواند؛ مدحی که اشک بر چشم هایش نشاناند. «آقا سید» دوباره به روضه خوانی بازگشت و نشان داد که حتی سختی ها و بیماری هم نمی تواند عشق او به اهل بیت (ع) را در دلش خاموش کند.

کودکی و عشق مداحی

شال سبزی دور گردنش انداخته است تا نشانی از سید بودنش باشد. بیش از چهل سال است که مداح اهل بیت (ع) است، آن هم با سبک سنتی. حدود هشت ماه پیش، در یکی از مجالس روضه، هنگام مداحی ناگهان حالش تغییر کرد؛ فشار خونی بالا رفت، سرش گیج رفت، چشمانش تار شد و نقش بر زمین افتاد. هر چند سریع او را به بیمارستان رساندند، اما پزشکان خبر از سکنه مغزی دادند. بعد از دو ماه زمین گیر بودن از اول ماه صفر امسال دوباره به هیئت برگشته است.

با این همه، آثار سکنه هنوز در او پیداست؛ گاهی تمرکزش را از دست می دهد و جملاتش نیمه کاره می ماند، بعضی وقت ها هم پایش بی اختیار می لرزد و مجبور می شود بیدارست. آن را نگه دارد. پدر و عموی آقا سید نیز هیئت دار بودند؛ آن ها روضای هیئتی قدیمی به نام «هیئت بنی اسد متوسلین به امام سجاد (ع)» بودند که در خیابان پروین اعتصامی قرار دارد و قدمتش از سن آقا سید

مداح کوچک فامیل

آن زمان هنوز برای مداحی خیلی کوچک بود، اما یک روز عمویش فرصت را به او داد تا بعد از مراسم، در جمع خانوادگی مداحی کند؛ «با اینکه همه را می شناختم، ترس داشتم. اما تشویق عمو و نگاه گرم پدرم باعث شد دوبیتی ای را که از مداح شنیده بودم بخوانم. تشویق فامیل باعث شد جدی تر به مداحی فکر کنم.»

چند سال بعد، در نو جوانی، گاهی در هیئت می خواند. تا اینکه عمویش او را نزد استاد عارف زاده، یکی از مداحان مشهور مشهد برد؛ «هفده ساله بودم که زیر نظر استاد عارف زاده مداحی را شروع کردم. بعد هم نزد حاج آقا زین و استاد مؤید آموزش دیدم. آن قدر عاشق مداحی بودم که هفته را می شمردم تا جلسه هیئت برسد و زمان کوتاهی از محفل را با صدایم مداحی کنم.»

از همان زمان، مداحی برایش جدی تر شد؛ نه تنها تمرین صدا می کرد، بلکه به دنبال اشعار آیینی و منابع موثق می گشت تا سبک و سیاق قدیمی مداحی را حفظ کند.

کم کم صدای مداحی اش در اوج جوانی بین هیئت های مختلف پیچید و این باعث شد علاوه بر هیئت پدرش، دعوت سایر هیئت ها را هم بپذیرد؛ «شغلم کشاورزی بود، ولی از وقتی به هیئت های مختلف می رفتم و مداحی می کردم، کمتر می توانستم به کشاورزی برسم. بنابراین در همان جوانی تصمیم گرفتم شغلم را به علاقه ام تغییر دهم و

سنتی خوان قدیمی

جواد ارومی، رئیس هیئت جان نثاران حسینی که این هیئت را پدرش راه اندازی کرده است، می گوید: چهل سال است آقا سید را می شناسم. نام او برای هیئتی های مشهد بسیار آشناست. هیئت مادر بولوار شهید نامجو قرار دارد، اما همچنان از او دعوت می کنیم که محفلمان را رونق ببخشد، چون هنوز یکی از سنتی خوانان خوب شهر است.

دست میرزاد به آقا سید

حسین نجفی، رئیس هیئت متوسلین به حضرت رضا (ع)، نیز درباره آقا سید چنین می گوید: مداحی با اخلاص است و از آن نوحه خوان هایی که برای شهر غنیمت به شمار می آید؛ سرمایه ای ارزشمند برای هیئت داران. وقتی شنیدم سکنه کرده خیلی ناراحت شدم، اما حالا که دوباره برگشته و همچنان با شور و اشتیاق محفل را گرم می کند، واقعا دست میرزاد دارد.



عکس: نرگس شاکری/شهرآورد



احمد رضا احمدیان از اتفاقات غیرمنتظره اولین سفر زیارتی اش به کربلا می گوید

سفری از صخره ها تا حرم



صندوق
خاطرات

فقط مسیر را نشان داد. احمدیان می گوید: به جز ما، افراد دیگری هم بودند که از روی کوه به سمت عراق می رفتند. در مسیر، صدای نغمه های عاشورایی آن ها به گوشمان می رسید؛ مانند، بر مشام می رسد هر لحظه بوی کربلا یا حسین ^(ع) آرام جانم، همین صداها دل ما را قرص تر و اشتیاقمان را برای رفتن بیشتر می کرد.

دلهره و اعتماد

آن ها ساعت ۱۱ شب در دل تاریکی حرکت کرده بودند و با چراغ قوه های کوچکشان راه را پیدای می کردند. حدود ساعت ۴ صبح بود که صحنه ای دلهره آور پیش رویشان ظاهر شد: «چند موتور سوار با صورت هایی پوشیده در تاریکی انتظارمان را می کشیدند. آن ها با زبان عربی و ایما و اشاره گفتند هر کس بخواد می تواند سوار شود و تا پایین کوه و اولین شهر برود.»

خانواده احمدیان که پدر بزرگ و مادر بزرگ خسته ای همراهشان داشتند، این پیشنهاد را پذیرفتند: «نمی دانم چطور جرئت کردیم و به آن ها اعتماد کردیم. وقتی ترک موتور نشستیم و مادرم پشت سرم بود، هر بار که موتور در شیب صخره ها بالا و پایین می رفت، فقط به یک چیز فکر می کردم: اشکالی ندارد، او که ما را طلبیده است، خودش هوایمان را دارد.»

وقتی به شهر رسیدند، سوار یک ون شدند. احمدیان می گوید: دل توی دلمان نبود. بعد از آن همه سختی، کوه پیمایی، ترس و دلهره، حالا تنها چیزی که در ذهنمان می گذشت لحظه رسیدن به حرم بود. چند ساعت بعد، جلو گنبد طلایی حرم بودیم.

مانند تابقیه کاروان راهی شود. احمدیان یادش است که چطور بزرگ ترها با هم مشورت می کردند که چه کنند؛ بمانند یا برگردند؛ تصمیم بر این شد آن شب در یک خانه اجاره ای نزدیک مرز بمانیم. از قضا صاحبخانه راه بلد بود و می گفت می تواند زائران را از مسیر کوهستانی عبور دهد و به آن سوی مرز برساند.

اول خانواده احمدیان با این پیشنهاد مخالفت کردند؛ زیرا هم کودک خردسال همراهشان بود و هم پدر بزرگ سالخورده ای که توان کوه پیمایی نداشت؛ «عشق به امام حسین ^(ع) باعث شد همه سختی ها را بپذیریم. گفتیم اگر راه همین است، می رویم.»

از میان صخره ها و به سختی، با کمک یکدیگر تا میانه راه را بالا رفتند. همان جابود که راه بلد به آن ها گفت دیگر همراهی نمی کند



جمعه موسوی زاده وقتی اتوبوس، لب مرز مهران آن ها را جا گذاشت و رفت، چشمش تا لحظه ای که اتوبوس از نظر دور شد، همچنان به آن دوخته شده بود. باورش نمی شد بعد طی این همه راه و امیدی که برای دیدن حرم آقا اباعبدالله ^(ع) داشت، از سفر باز مانده باشد. حس غریبی داشت اما انگار یک نفر در فکرش به او می گفت «نگران نباش درست می شود.» احمد رضا احمدیان، ساکن محله امام رضا ^(ع)، خاطره جالبی از اولین سفر زیارتی خود به کربلا دارد.

جاماندن از کاروان

سال ۱۳۸۲ درست همان روز هایی که مرز های عراق بعد از سقوط صدام کم کم به روی زائران باز شده بود، خانواده احمدیان تصمیم گرفتند به زیارت کربلا بروند. احمد رضا احمدیان آن زمان نوجوانی پانزده ساله بود و به همراه پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ و خانواده دایی اش، جمعی یازده نفره را تشکیل دادند که کوچک ترینشان کودکی هشت ساله و بزرگ ترینشان مردی شصت و پنج ساله بود. احمدیان تعریف می کند: پدر بزرگم شنیده بود اتوبوسی به شکل کاروان شخصی، زائران را تا کربلا می برد. همین شد که خانواده ما هم وسایل مختصری برداشت و همراه این کاروان راهی شدیم.

قرار بود همه چیز طبق روال پیش برود. اما درست در مرز مهران ماجرا گره خورد. گذرنامه دایی اش از مشهد نرسیده بود. راننده کاروان یک ساعتی به بهانه استراحت برایشان صبر کرد. اما وقتی خبری نشد، خانواده یازده نفره آن هادر مرز

۳ سال است که کاسب محله عنصری و پسرش با کلمن آب از زائران پذیرایی می کنند

تشنه نمایی زائر



عیدگاه

مجبور بودیم تا ۲۴ ساعت با یک قمقمه آب سر کنیم، آن هم در شرایطی که پیاده روی در بیابان با تابش بی امان خورشید بی طاقتمان کرده بود. خیلی از بچه ها از حال رفتند و ما هم نمی توانستیم برایشان کاری کنیم. عباس آقا ادامه می دهد: آن اوایل، پسر کم این مغازه را برایش راه انداختیم، زیاد موافق این کار نبود اما کم کم راضی شد و الان او برای تهیه آب و لیوان بیشتر حواسش جمع است.

آن ها معمولاً روزی شش هفت قالب یخ که به اندازه کلمن است، برای پر کردن آن لازم دارند؛ «من به شخصه حاضرم اگر شهرداری کمک کند، جلو همین مغازه، ایستگاه مجهزتری برای آب سردکن داشته باشیم. البته خودم به همسایه ها پیشنهاد کرده ام و آن بندگان خداهم گاهی در تهیه لیوان و یخ مشارکت دارند.» عباس آقا همان طور که لیوان خالی آبش را در کیسه زباله کنار کلمن می اندازد، می گوید: سعی می کنیم حتماً بهداشت اینجار رعایت شود؛ برای همین لیوان یک بار مصرف به قدر نیاز همیشه در مغازه داریم.

نوع دوستی در مناسبت های مذهبی

به سراغ محمد علی، پسر عباس آقا، می روم که در مغازه پوشاک فروشی اش مشغول کاسبی است. او با خوش رویی احوالپرسی می کند و در جواب اینکه چه شد راضی شدی، می گوید: حس خوبی دارم و خوشحالم می کند. به خصوص اینکه ما نزدیک

زهرا اسحاقی داخل کوچه عنصری غربی ۱، ۳، کلمن کوچکی روی چهار پایه ای که تصویری از کربلا با خود دارد، توجه ها را جلب می کند. زمانی نمی گذرد تا عابرا ن پیاده که گرمای مرداد، حسابی تشنه شان کرده است، با دیدن آن توقف کرده و با سلام بر حسین ^(ع) لبی تر می کنند. بعضی هایشان دستی برای صاحب مغازه تکان می دهند و بعضی خدا پدر بیا مرزی می گویند و می روند.

کلمنی که در مغازه جاماند

مردی میان سال روی صندلی کنار مغازه در محله عنصری نشسته است و با افرادی که داخل مغازه می شوند، خوش و بش می کند. او عباس رمضانی است و ۵۴ سال دارد. لیوان آب را به طرفمان می گیرد و بسم... می گوید. آن را می نوشم و بر حسین ^(ع) سلام می دهم؛ همان جمله ای که روی کلمن کوچک جلو مغازه نوشته شده است. آب را که می نوشم، در جواب سؤال که می پرسم چه شد بساط کلمن آب راه انداخته است، می گوید: حدود هشت سال پیش، زائری آمد و کلمنش را در مغازه مان جا گذاشت و دیگر نیامد. سه سال پیش، در محرم کلمن را به نیت رضای خدا و اهل بیت ^(ع) جلو در گذاشتیم تا ثوابش هم به آن زائر بنده خدا برسد و هم تشنگی عابرا ن اینجار ارفع کند.

عباس آقا که خودش سال ها پیش، طعم سخت تشنگی را زمان جنگ در کویر لوت چشیده است، می گوید: سال ۶۸ بود. یک روز

حرم آقا هستیم و اثر معنوی این کار را بارها در زندگی مان احساس کرده ایم. بالاتر سالن ورزشی کوثر قرار دارد و معمولاً بچه های سالن گروهی می آیند و گاهی اینجا از دحام می شود اما این صحنه را دوست دارم و خدا را شکر مشکلی هم تا حالا پیش نیامده است. حتی گاهی که آب تمام می شود، داخل می آیند و از آبی که برای خود مان داخل مغازه گذاشته ایم، می نوشند.

او ادامه می دهد: خیلی وقت ها مردم برای آب نوشیدن اجازه می گیرند که به آن ها می گویم این همه اش مال امام حسین ^(ع) است. پدرم به همسایه ها هم توصیه کرده است آن ها نیز همین کار را انجام دهند؛ چون به نظرم تا خیابان امام رضا ۱۶ که مسیر رفت و آمد زائران به حرم است، آب سردکن دیگری نیست.

به گفته او در ماه های گرم سال این کلمن اینجاست؛ علاوه بر این آن ها هر سال روز شهادت امام رضا ^(ع) خیمه ای در کوچه برپا می کنند و در سه روز پایانی ماه صفر که پیاده روی زائران زیاد است، پذیرایی مفصل تری انجام می شود. یک روز شربت و یک روز شام و یک روز صبحانه دارند که همسایه ها هم با آن ها مشارکت می کنند.



سرشور، جنت، امام رضا^(ع)، امام خمینی^(ره)، شهید بهشتی، آیت‌الله

محلات منطقه‌ها

عنصری، ۱۷ شهریور، کارگران، مقدم، کوشش، کوی پلیس، پروین اعتصامی، المهدی، سیدی،
خلج، عسکریه، انقلاب، بهارستان، ایوذر، قائم^(عج)، زارعین، طرق



محسن حسینی
دبیر شورا‌های اجتماعی محلات منطقه ۷



علیرضا کاشی پور
نایب رئیس



محمد رضا قاسم زاده
رئیس شورا



زهراسعدت فر
نماینده مدارس



زهر احسن نژاد
نماینده بانوان



سید هاشم حسینی
نماینده کسبه



سید نصرالله کلالی ثانی
نماینده تشکلهای مردمی



عباسعلی مکویی
نماینده ایثارگران



عباسعلی غلامزاده
نماینده کلانتری



مصطفی فهمی
نماینده دوام ثامن



محمد خسروی
نماینده ساکنان



مهتاب علی نژاد
نماینده بازارفرینی



محله قائم (عج)

محله کوشش

حامد طاهری منز
رئیس شورا



حجت الاسلام حسین میراحمدی
نماینده مساجد



حسین صادقی
نماینده کلانتری



حسین سلیمان زاده
نماینده ایثارگران



محمد کریم پور
نماینده جوانان



اکبر خراسانی
نماینده ساکنان



مریمبرزگران
نماینده مدارس



زهراسلامی
نایب رئیس



حجت الاسلام محسن فدائی
نماینده تشکلهای مردمی



لیلا فهمی
نماینده دوام ثامن



محمد اخروی
نماینده ساکنان



مرضیه فتوتی
نماینده بسیج



ابوالفضل احسانی مقدم
نماینده بهداشت



محله به روایت شما



○ شب‌اربعین در مسجد امام علی النقی^(ع) در خیابان شهید اصلانی ۹۹ مراسم عزاداری داشتیم. خیلی‌ها آمده بودند. پانصد نفر می‌شدیم. هم عزاداری کردیم و هم سخنران از امام حسین^(ع) گفت. تصویر و متن از حسین غلامی زهان، محله بهارستان



○ هفته پیش برای خانم ها کلاس مدیریت بحران در ساختمان شهرداری برگزار کردند. به نظرم هر خانم به خصوص مادران باید امداد و نجات در شرایط زلزله و سیل و خاموش کردن آتش و... را بلد باشند. تصویر و متن از ریحانه خیرالسادات، مسئول بسیج منطقه ۷

معرفی اعضای شورای اجتماعی محلات

محله کوشش، قائم (عج)



○ برای اینکه از فضای ساختمان خیریه منتظران حضرت مهدی^(عج) بیشتر استفاده کنیم، در زیرزمین آن، با هماهنگی استادان خط و قرآن، برای بچه‌های محله، کلاس برگزار کردیم. با صدای بچه‌ها حال و هوای ساختمان در این مدت عوض شده است.

تصویر و متن از محمدجواد ریاضی، فعال خیریه، محله المهدی